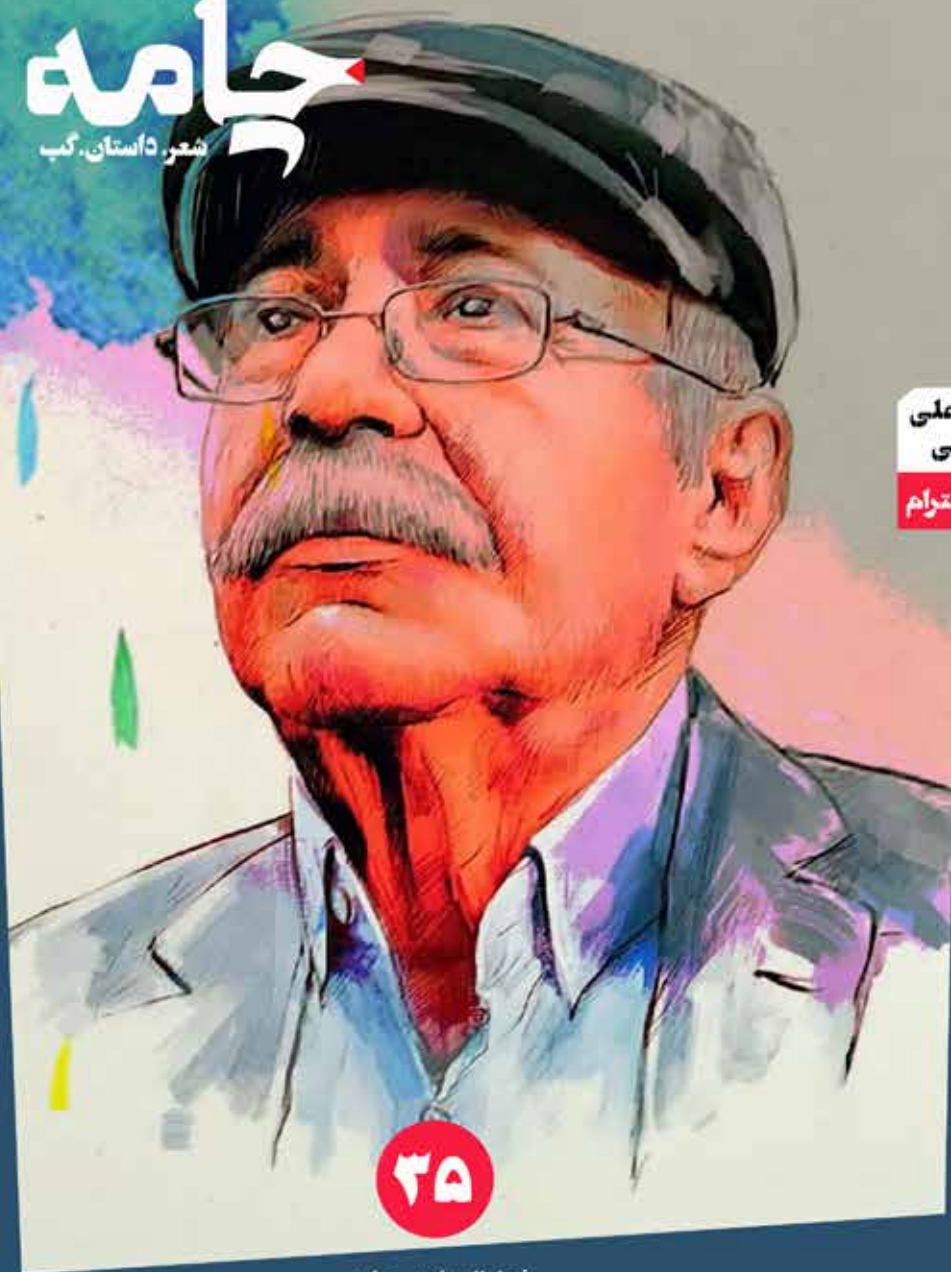


چامه

شعر، داستان، گپ



محمدعلی
بهمنی

ادای احترام

۲۵

فصلنامه ادبی چامه

قیمت: ۱۵۰ هزار تومان

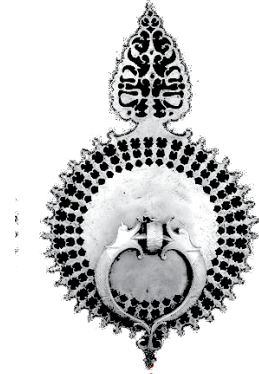
پاییز ۱۴۰۳

C H A M E H

«اندوه»:

هیچ حواسم نبود
دو فنجان ریختم ...

آلیستر دانیل



چامه ۳۵

(دوره جدید پنجم)؛ پائیز ۱۴۰۳

صاحب امتیاز و مدیر: محمدصادق رحمانیان
شماره تلفن: ۰۹۱۲۱۴۸۶۹۶۱

دبیر شعر: ضیاءالدین خالقی

دبیر داستان: محمدجواد جزینی

روابط عمومی و اشتراک: فرشته چایکار

مدیر هنری: ابوذر ابراهیم

گرافیکست: پارسا رحمانیان

حروفچینی: راضیه آخوندی

فضای مجازی: پگاه رحمانیان

نشانی: تهران، ستاری جنوبی، لاله شرقی، بنفشه نهم

کوچه یاس، پلاک ۲، واحد ۱۰، کد پستی: ۱۴۷۳۹۹۶۴۷۶

chamehmag@gmail.com

www.chamehmag.ir

لینوگرافی، چاپ و صحافی: قشقایی

تهران و شهرستان: پخش چشمه: ۷۷۱۴۴۸۲۱ ۷۷۱۴۴۸۰۸

دکه های تهران: نشرگستر امروز نوین ۰۲۱۵۴۰۸۱۰۰۰



۵۰ هزار تومان

در

فروشگاه های

مجازی



شعر ◀ داستان ◀ گپ

c h a m e h



فصل نامهٔ ادبی چامه

سال پنجم، شمارهٔ سی و پنج

پاییز ۱۴۰۳



گفت و
گو



فصل
واژه



ویژه



شعر آغاز

۵۶- ۷۹

نوش آفرین انصاری
سیدیچی بیثری
غلهحسین
ابراهیمی دینانی

۵۲- ۵۵

یدالله رؤیایی
محمدرضا
شفیعی کدکنی
هرمز علی پور
ویدا وکیلی
علی پورحسن
سریا داودی حموله
میثم متاجی
شیرکو بیکس
پیام شمس الدینی
مرتضی امیری
اسفندقه
سجاد اسدی
احسان افشاری

۱۶- ۵۱

احمد امیرخلیلی
موسی بیدج
عبدالجبار کاکایی
صابر ساده
اسدالله نوروزی
محمدرضا تقی دخت
حامد عسکری
عبدالحسین انصاری
رضا اسماعیلی
ابراهیم حسنلو
حسنا محمدزاده

۱۰- ۱۱

شعرهایی از
محمدابراهیم
جعفری

۱۵- ۱۲

آغاز
صادق رحمانی





یاد، شعر و
ترجمه



نقد
کتاب



داستان



شعر زمان

۱۴۶-۱۵۶

عبدالوهاب البیاتی
موسی بیدج
زاهر الغافری
صادق دارابی
علیرضاطبایی
اکرم امامی

۱۳۰-۱۴۵

حیاتقلی فرخمنش
عباس شکری
محمد شریف
سعیدی
عسکر حکیم

۹۸- ۱۲۹

تونسند واکر
راحله بهادر
محمدجواد جزینی
مریم امیری
جلال مظاهری
فواد التکرلی
فرزدق اسدی
شاه منصور شاه میرزا

۸۰-۹۷

منصور خورشیدی
محمد زندی
حنیف خورشیدی
پیمان نوری
مهشید کاوه
عبدالکریم ایزدپناه
زینب فرجی
خدایار آزادی
سایه هاتفی
سجاد حقیقی
حامد صمیمی





حیاتقلی فرخمنش

نقد شعر

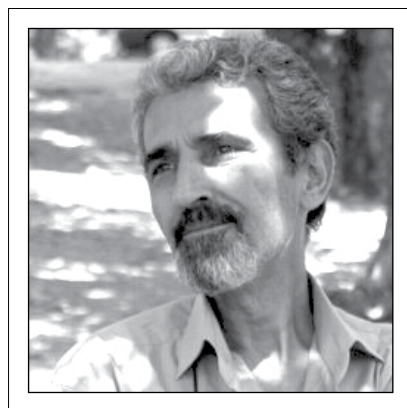
۱۳۰



نوش آفرین انصاری

گفت و گوی ادبی

۵۸



منصور خورشیدی

آخرین شعر

۸۲



مریم امیری

داستان ایرانی

۱۱۲



موسی بیدج

ترجمه شعر

۳۰



محمد شریف سعیدی

بررسی شعر - افغانستان

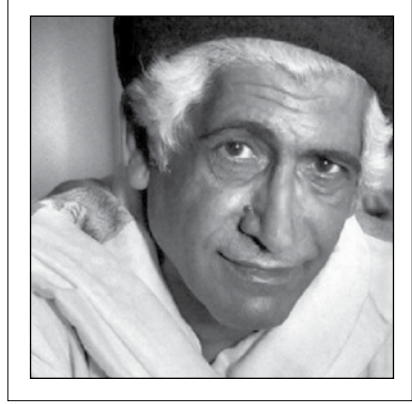
۱۳۶



شاه منصور شاه میرزا

داستان تاجیکی

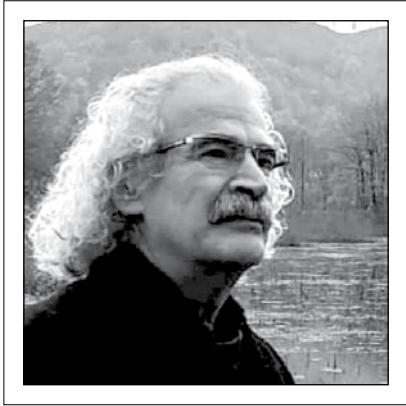
۱۱۵



زاهر الغافری

به یاد شاعر عمانی

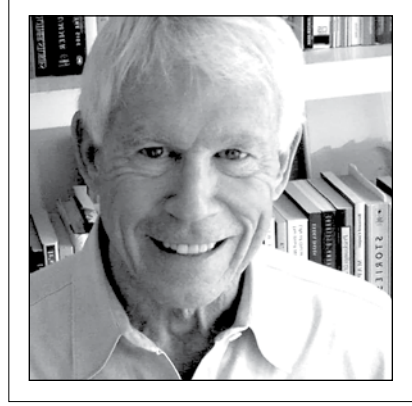
۱۴۶



محمد زندی

شعر زمان

۸۳



واکر

داستان خارجی

۱۰۰



رضا اسماعیلی

یادداشت ویژه

۴۲



فؤاد التکرلی - عراق

داستان خارجی

۱۱۴



عبدالجبار کاکایی

بخش ویژه

۴۴



علیرضا طبایی

یادبود شاعر

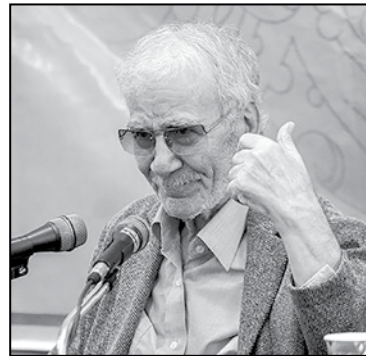
۱۴۸



محمدجواد جزینی

داستان جنگ

۱۰۸



ابراهیمی دینانی

جستار ادبی

۷۲

این آیه را از بر کن ...

محمدابراهیم جعفری

شاعر و نقاش

سه.

دانه‌ای باید کاشت...
 دخترم... کاشکی... عاشق باشی
 بی آنکه بدانی ...
 بی آن که بدانند ...
 در مهتاب فردا
 جایی برای زمزمه باید داشت
 باغی که سبزه‌اش
 برگ‌های شوق تو باشد
 این آیه را از بر کن ...
 با ابر انتظار... خاک خشک را تر کن ...

چهار.

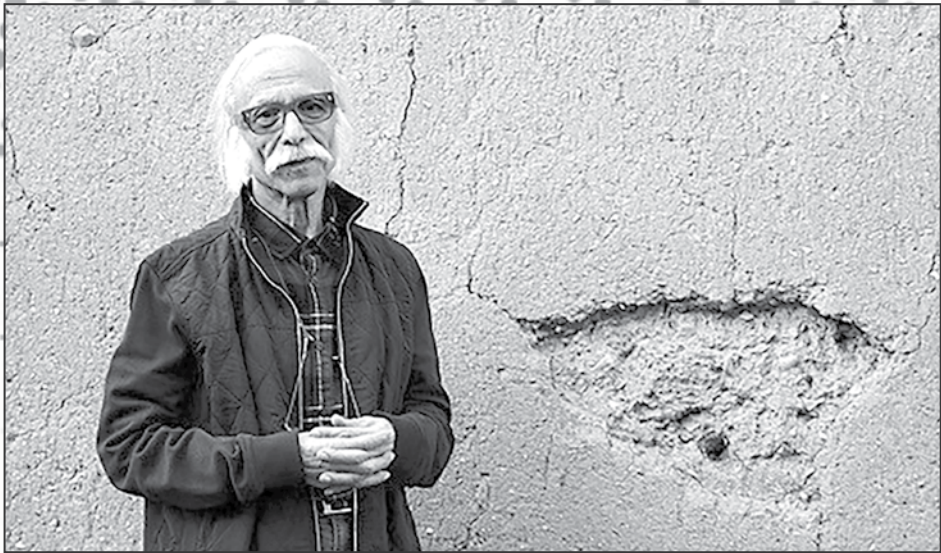
عاشق آیم
 مثل ابر نیسان
 تو رها شو در من
 من صدا خواهم زد
 های باران باران
 کودکی خواهد گفت:
 شیشه پنجره را بمب شکست ...

یک.

برخیزم
 همه کبوترانم را
 رها کنم،
 نداشتن
 تنها راه
 از دست ندادن است...

دو.

شب را
 چگونه صبح خواهم کرد
 وقتی تو رفته‌ای
 مهتاب مانده است
 و مرغ شب
 ترانه تاریکی را
 یکریز
 خوانده است!



در تو به توی هم
آغاز می شویم...

پنج.

مثل یک شاخه
که بر ساق خیالت روییده
گرم و خاموش بخوابانم
در گلدان تنت ...
چند ماهی در مهتاب،
به تو اندیشه کنم...
تا جوانه بزخم ... ریشه کنم ...

هشت.

به خاک غمت نشانه‌ای ام ...
با هزار ریشه ... سبز شدم ...
برگم بی سایه شد،
تا خورشید را از خاک نگیرد ...
و هیچ روینده‌ای
در خاک نمیرد.

شش.

کاشکی من
دشت بان دشت‌های دور بودم
تا که شاید بگذری
صبحی پگاهی ماهتابی.

نه.

گیاه ...
مثل آدم است ...
در هوایی ...
یک جور سبز می شود ...
اگر سبز شود ...

هفت.

ما مثل دو پنجره
در لحظه‌ای،
به هم باز می شویم

به خاک غمت نشانه‌ی ام ...
با هزار ریشه ... سبز شدم ...
برگم بی سایه شد ...
تا خورشید را از خاک نگیرد ...
و هیچ روینده‌ای
در خاک نمیرد.
پاییز ۱۴۰۳

محمدعلی بهمنی

از متن تا حاشیه

صادق رحمانی

چامه

فصلنامه ادبی
سال پنجم

۱۲

محمدعلی بهمنی، در شعر سنتی فارسی مورد انتظار است، کمتر دیده شود. یکی دیگر از نقدها به محمدعلی بهمنی، تمرکز زیاد بر روی احساسات و عواطف در شعرهای اوست. برخی معتقدند که این شیوه ممکن است به شعرها حالتی بیش از حد رمانتیک و احساسی ببخشد که برای همه خوانندگان جذاب نباشد. به آثار برخی از شاعران توجه و نقدهای علمی و تحلیلی بیشتری شده است. اما برخی از منتقدان معتقدند که آثار بهمنی کمتر به تحلیل‌های دقیق علمی و دانشگاهی پرداخته شده و این موضوع باعث شده تا جنبه‌های مختلف کارهای او به طور دقیق و جامع بررسی نشود. با این حال، این نقدها از ارزش و جایگاه محمدعلی بهمنی در ادبیات معاصر ایران نمی‌کاهد و او همچنان یکی از چهره‌های محبوب و تأثیرگذار در شعر فارسی به‌شمار می‌رود.

یکی از حواشی محمدعلی بهمنی خداحافظی‌اش از ریاست شورای شعر و ترانه دفتر موسیقی وزارت ارشاد در شهریور ۱۳۹۷ بود. او با انتشار مطلبی استعفایش را اعلام کرد و در انتهای یادداشت خود نوشت: «من با آگاهی اشتباهم از قبول (ریاست شورای ترانه) - نه به دلیل این که ۶ ماه است کارشناسان هم حقوقی

شاعران معاصر ایران است. با این حال، مانند هر شخصیت فرهنگی برجسته، او نیز با نقدهایی مواجه شده است: بهمنی به‌طور خاص در شعرهای عاشقانه و غزلیات مشهور است. منتقدان معتقدند که او گاهی اوقات در مضامین عاشقانه و سبک‌های بیان، به تکرار دچار می‌شود. برخی معتقدند که شعرهای او به نوعی از نوآوری فاصله می‌گیرد و برخی از آثار او شباهت زیادی به یکدیگر دارند.

از آنجا که بخش عمده‌ای از آثار بهمنی به موضوعات عاشقانه اختصاص دارد، برخی از منتقدان او را به عدم پرداختن به مسائل اجتماعی و سیاسی نقد کرده‌اند. آن‌ها معتقدند که شاعری با تأثیرگذاری و شهرت بهمنی باید توجه بیشتری به مشکلات و مسائل جامعه، نظیر عدالت اجتماعی و مسائل فرهنگی، نشان دهد. زبان ساده و روان شعرهای محمدعلی بهمنی باعث محبوبیت او در میان عموم مردم شده است، اما برخی منتقدان معتقدند که سادگی بیش از حد زبان در برخی آثار او باعث می‌شود که عمق معنا و پیچیدگی‌های زبانی که



اسدالله نوروزی،؟ صادق رحمانی، محمدعلی بهمنی، سیلوانا سلمان پور و راشد انصاری، گراش ۱۳۸۸

دریافت نکرده‌اند. فقط به این دلیل که دیگر مزاحم ترانه‌های ضعیف نباشم. باشرم خداحافظی می‌کنم. من کار با شورا را از پیش از انقلاب شروع کرده‌ام و مهم‌ترین دلیل آن این بوده است که برایم حالتی آموزشی داشته است؛ از آن طرف فکر می‌کردم حضورم در این شورا می‌تواند شرایط را برخی دوستان را که قدرت سرودن ترانه‌ی خوب را دارند، فراهم آورد یا خودم ترانه‌های بهتری بسازم؛ اما حالا به شکل عملی همه‌ی آن چیزی که ما دوست داشتیم و می‌خواستیم در ترانه تأثیرگذار باشیم از بین رفته است، برای مثال الان برخی ترانه‌ها توسط شورا رد می‌شود؛ اما بعد خوانده می‌شود. من از حرف‌های تند می‌شود، برخی دوستان که ترانه‌هایشان رد می‌شود، بیان می‌کنند، ناراحت نمی‌شوم، فقط دلم برای آن شخص می‌سوزد که چرا متوجه‌ی این نکته نیست که ترانه خوب ماندگار می‌شود؛ اما ترانه‌ی بد فقط چند ماه می‌ماند؟ البته آنها هم دلیل خودشان را دارند و می‌گویند با همین ترانه‌ها هم می‌توانیم روح‌مان را ارضا کنیم. « بهمنی به شدت با سخت‌گیری‌های زیاد و محدودیت‌های تحمیلی در زمینه بررسی و نظارت بر اشعار، به ویژه در حوزه مجوزهای انتشار، مخالف بود. او از نحوه بررسی و حذف برخی ترانه‌ها انتقاد داشت و احساس می‌کرد که این سخت‌گیری‌ها با روحیه و جوهره شعر و ادبیات، که نیاز به آزادی بیان و خلاقیت دارد، سازگار نیست. بهمنی که خود یک شاعر برجسته و عاشق شعر بود، در این شرایط احساس می‌کرد که نمی‌تواند به درستی از حقوق شعرا و ادبیات دفاع کند و به همین دلیل تصمیم گرفت که از این سمت کناره‌گیری کند. «یغماگلوبی» به نقشی که «محمدعلی بهمنی» در شورای شعر وزارت ارشاد داشت، انتقاد می‌کرد و معتقد بود که این روند به خلاقیت ادبی آسیب می‌زند. از طرف دیگر، بهمنی همواره تأکید داشت که خود نیز مخالف محدودیت‌ها است و تلاش کرده تا در چارچوب نظارت، از حقوق شاعران دفاع کند. این اختلاف دیدگاه، ناشی از تفاوت رویکردهای این دو شاعر به مسائل اجتماعی و ادبی بود.

محمدعلی بهمنی و حسین منزوی، دو تن از شاعران برجسته غزل معاصر ایران، به عنوان شخصیت‌هایی تأثیرگذار در ادبیات فارسی شناخته می‌شوند. با این حال، در مورد رابطه

بین این دو شاعر و این که آیا اختلافی بین آن‌ها وجود داشته یا خیر، نمی‌توان به طور قطعی گفت که اختلاف عمیقی میانشان بوده است. هر دو شاعری بودند که عشق و احساس را در غزل‌های خود برجسته می‌کردند و از پیشگامان حرکت نوین غزل به شمار می‌آمدند، هرچند ممکن است در بین شاعران معاصر تفاوت‌ها و اختلاف نظرهای ادبی و سبکی وجود داشته باشد، اما هیچ سند معتبری وجود ندارد که نشان دهد بین بهمنی و منزوی اختلاف شخصی یا جدی وجود داشته است. بیشتر از هر چیز، آن‌ها به عنوان دو شاعر برجسته و پیشگام در عرصه غزل معاصر شناخته می‌شوند که هر دو به غنای ادبیات فارسی کمک شایانی کرده‌اند. محمدعلی بهمنی بیشتر به عنوان شاعری عا شقا نه سر ا شناخته می‌شود، و شعرهای عاشقانه او جایگاه برجسته‌ای در ادبیات معاصر ایران دارند. یکی از دلایل اصلی اینکه او کمتر به شعر اجتماعی پرداخته، اولویت شخصی و هنری او به موضوعات احساسی و عاشقانه بوده است. بهمنی بیشتر به احساسات انسانی و موضوعات عاشقانه علاقه‌مند بود و توانایی‌اش در بیان این احساسات باعث شد که بیشتر در این حوزه فعالیت کند. با این حال، دلایل دیگری نیز وجود دارد که می‌توان برای کم‌توجهی بهمنی به شعر اجتماعی مطرح کرد:

بهمنی خود را شاعر احساسات عمیق انسانی می‌دانست و معتقد بود که شعر باید از دل تجربه‌های شخصی و احساسی شاعر برآید. او بیشتر به بیان عواطف شخصی و عاشقانه علاقه داشت و این بخش از شعر را به عنوان یک راه برای ارتباط مستقیم و عمیق با مخاطبانش می‌دید. این انتخاب هنری باعث شد که او کمتر به مسائل اجتماعی و سیاسی بپردازد. بهمنی در دورانی زندگی می‌کرد که شرایط سیاسی و اجتماعی ایران با محدودیت‌ها و مشکلاتی همراه بود، او ممکن است برای دور

ماندن از حواشی و چالش‌هایی که شاعران اجتماعی با آن‌ها روبه‌رو بودند، ترجیح داده باشد که به شعرهای عاشقانه بپردازد و از موضوعات اجتماعی دوری کند. شرایط نظارت و در برخی دوره‌ها باعث شده بود که پرداختن به مسائل اجتماعی حساسیت‌زا باشد و بهمنی ممکن است از این موضوع آگاه بوده و ترجیح داده باشد وارد این عرصه نشود.

شعرهای عاشقانه محمدعلی بهمنی مخاطبان وسیع‌تری داشتند و این نوع شعرها برای عموم مردم جذاب‌تر بودند. بهمنی توانست با زبان ساده و احساسات لطیف خود، ارتباط عمیقی با طیف گسترده‌ای از مخاطبان برقرار کند. این تمایل به ایجاد ارتباط با مخاطبان عام، ممکن است او را به سمت موضوعات عاشقانه سوق داده و از پرداختن به موضوعات اجتماعی دور نگه داشته باشد. بهمنی به‌طور کلی نگاهش به شعر به عنوان بیانی از جهان درونی و شخصی شاعر بود و معتقد بود که شاعر باید به نیازهای درونی و تجربه‌های شخصی خود وفادار بماند. این دیدگاه باعث شده که شعرهای او بیشتر در زمینه عشق، عواطف و احساسات فردی باشد و کمتر به حوزه‌های اجتماعی، سیاسی یا فلسفی بپردازد. او معتقد بود که شعر نباید به ابزاری برای خطابه‌گری یا بیان مستقیم مسائل اجتماعی تبدیل شود. به‌رغم اینکه او کمتر به مسائل اجتماعی به‌صورت مستقیم پرداخت، اما اشعار او به‌طور غیرمستقیم بازتاب‌دهنده احساسات و دغدغه‌های اجتماعی نیز هستند، زیرا عشق و احساسات انسانی همیشه در بستر جامعه معنا پیدا می‌کنند.

محمدعلی بهمنی با حضور در آیین رونمایی از ترانه «قاسم سلیمانی» با خوانندگی «پرواز همای» در سال ۱۳۹۹، با چالش‌ها و انتقاداتی مواجه شد. این ترانه که به مناسبت سالروز شهادت سردار سلیمانی ساخته و منتشر شد، بازتاب‌های گسترده‌ای داشت و واکنش‌های متنوعی را در پی داشت. برخی از اهالی ادبیات و مخاطبان که بهمنی را شخصیتی غیرسیاسی

می‌دانستند، از حضور او به مسائل سیاسی تعجب کردند، زیرا محمدعلی بهمنی از سیاست دوری کرده بود و این اقدام را برخلاف رویکرد معمول او تلقی کردند. منتقدان این حضور را فاصله گرفتن او از سنت‌های پیشین و رویکرد غیرسیاسی‌اش پنداشتند. او با انتشار ویدیویی از بابت «آزردگی خاطر» مردم ابراز تاسف کرد و گفت: «امیدوارم درک شریاطی که در آن قرار گرفتن، قابل پذیرش باشد.» این امر به ویژه برای شاعرانی که با ادبیات مستقل و دور از سیاست آشنا بودند، واکنش‌های انتقادی به همراه داشت. بازخوردهای مختلف از مخاطبان ترانه‌ای که برای «قاسم سلیمانی» ساخته و توسط «پرواز همای» خوانده شد، از سوی بخشی از جامعه به گرمی پذیرفته شد، به‌ویژه در میان هواخواهان سردار سلیمانی و کسانی که از نقش او در دفاع از ایران حمایت می‌کردند. برخی از منتقدان این اقدام را به عنوان نمونه‌ای از تضاد بین تعهد هنری و تعهد اجتماعی دانستند. آن‌ها معتقد بودند که هنرمندان باید به ارزش‌ها و اصول هنری خود پایبند باشند و نباید به دلیل شرایط اجتماعی یا سیاسی از این اصول فاصله بگیرند.

در سال‌های اخیر نیز حضور محمدعلی بهمنی در شعر امروز با حواشی همراه بوده است که از آن جمله می‌توان به ترانه‌ای اشاره کرد که حبیب آن را خواند. بهمنی در گفت‌وگو با هفته‌نامه «صدا» در این خصوص گفته بود: «من با این بزرگوار پیش از انقلاب آشنایی داشتم، اما از زمانی که از ایران رفت، هیچ ارتباطی با او نداشتم تا اینکه حبیب تصمیم گرفت آلبوم «کویر باور» را منتشر کند. من یک ترانه را در اختیار او قرار دادم و حبیب یک بیت را در ترانه «خرچنگ‌های مردابی» اشتباه خواند. هم وزن و هم معنا را خراب کرده بود. از این موضوع ناراحت شدم. می‌خواستم با او تماس بگیرم و بگویم این اشتباه را اصلاح کند، ولی در آن زمان به او دسترسی نداشتم و آهنگ هم در همه‌جا پخش و فراگیر شد و با همان اجرا به گوش مردم رسید. واقعاً دل من چرکین بود.

زمانی که حبیب به ایران برگشت و در جشن «موسیقی ما» دعوت شد، در این جشن برای دقایقی با او هم‌کلام شدم و به او گفتم: مهربان شعر را چرا این‌طور خواندی؟ گفت: مگر غلط است؟ گفتم: عزیزم اذیتم نکن. این چیز واضحی است. ظاهراً او پس از گذشت این همه سال نمی‌دانست که بیت مورد نظر در این اثر را اشتباه خوانده است. مصرع دوم بیت «رسیده‌ام به کمالی که جز اناالحق نیست» در واقع «کمال‌دار برای من کمال پرست» است، اما حبیب «کمال‌دار» را «کمال‌دار» خوانده بود و یک «را» هم اضافه کرده بوده این کار خیلی ناراحت‌کننده بود. در واقع او این بیت را به این صورت اجرا کرده بود: «کمال‌دار را برای من کمال پرست»!

در پایان این یادداشت گفتنی است که تمهیدات لازم برای این ویژه‌نامه دوماه

پیش از درگذشت استاد بهمنی، با خانواده محترم ایشان و خانم سمانه نایینی صورت گرفت که اجل مهلت نداد تا حاصل کار به دید ایشان برسد. از همه دوستانی که یادداشت نوشتند و یاد او را گرامی داشتند، سپاسگزارم. همچنین از احمد امیرخلیلی که کتاب «روزگار من و شعر» را به مبارکی و خوبی به چاپ سپردند و از محتوای آن در این چامه بهره‌مند شده‌ایم.

کیمیایی بود صحبت‌هایشان کم مباد از گوشه دل پایشان

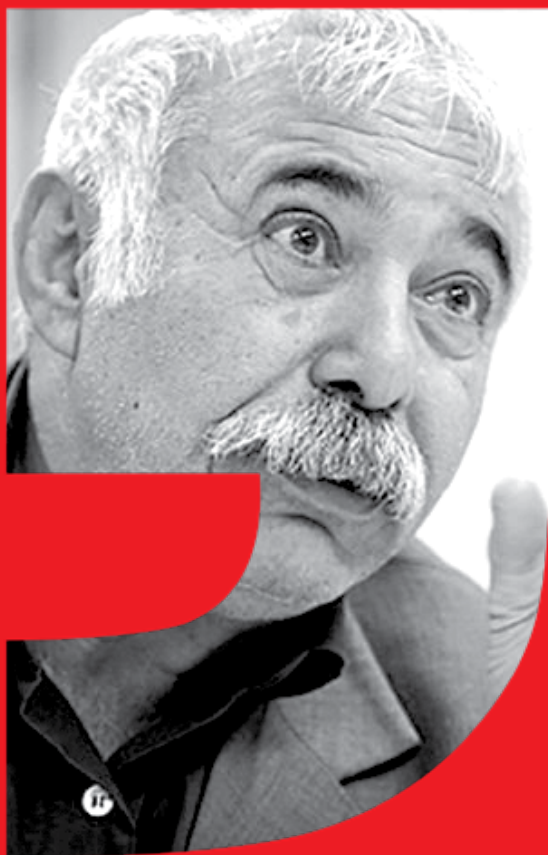


ادای احترام به غزلسرای معاصر محمدعلی بهمنی

احمد امیرخلیلی | موسی بیدج | عبدالجبار کاکایی | صابر ساده | اسدالله وروزی
محمدرضا تقی دخت | حامد عسکری | عبدالحسین انصاری | رضا اسماعیلی
ابراهیم حسنلو | حسنا محمدزاده

وقتی می‌گویم «دلم برای خودم
تنگ می‌شود» شعر را می‌گویم.
گاهی شده است ماهی می‌گذرد که
شعری ننوشته‌ام. البته شعری که
باور داشته باشم آن است که مرا
می‌نویسد نه از آن دست شعرهایی
که غم نان گاهی به ضرب و زور
مجبورمان می‌کند برای این و آن
بنویسیم.

محمدعلی بهمنی



روزگار من و شعر

روایت محمدعلی بهمنی از زندگی و آثارش

احمد امیرخلیلی

۱۸

چامه
فصلنامه ادبی
سال پنجم

اشاره:

مصاحبه‌های بسیاری
از روان شاد محمدعلی
بهمنی در دسترس

علاقه‌مندان قرار دارد، اما کتاب روزگار من و شعر، شصت و سه روایت از زندگی محمدعلی بهمنی، نوشته احمد امیرخلیلی جامع همه روایت‌های زندگی او بود. با نویسنده کتاب تماس گرفتم و از او خواستم بخش‌هایی از کتاب به سلیقه سردبیر در چامه منتشر کنم. از احمد امیرخلیلی بابت این کتاب شسته‌رفته و اجازتی که به ما داد، سپاسگزارم. اینک بخش‌هایی از خاطرات و خطرات محمدعلی بهمنی را بخوانید:

ژشت

داشتم وارد نه سالگی می‌شدم که شادروان فریدون مشیری با مهری که در سخنش داشت به من گفت: تو می‌توانی شعر بگویی! و من ناگهان اتفاقی را در خود حس کردم که هنوز هنگام سرودن شعر، همراه من است. یکی دو هفته‌ای سعی می‌کردم که شعری بگویم و موفق نمی‌شدم. دست زیر چانه می‌گذاشتم و به فکر فرو می‌رفتم. ژست شاعرانی را در عکس‌ها دیده بودم که انگشت روی لب‌شان گذاشته بودند و داشتند می‌نوشتند، من

هم ادایشان را در می‌آوردم اما شعر به سراغم نمی‌آمد. گاه دوبیتی‌هایی می‌گفتم که خوب بودن‌شان به تردیدم می‌انداخت. با خودم می‌گفتم شاید آنها را جایی دیگر خوانده یا شنیده باشم. می‌ترسیدم برای آقای مشیری بخوانم و بگویم «این شعر که برای تو نیست؛ برای فلان شاعر است!» بعد از دو هفته که استاد را دیدم اولین سوالش از من این بود که «شعر گفتی؟» پاسخ دادم: هر چی فکر می‌کنم، نمی‌توانم. گفت آگه به کسی که از همه بیشتر دوسش داری فکر کنی، می‌تونی شعری برایش بگی.

در آن سن و سال طبیعی بود که مادرم را از همه بیشتر دوست داشته باشم. فکری به سرم زد و خواستم برایش شعری بگویم که شایستگی او را داشته باشد. چند روزی در مجله‌ها و کتاب‌ها گشتم و هر کلمه‌ای را که حس کردم به زیبایی مادرم است، نوشتم. معنایش را هم از خود مادر می‌پرسیدم! کلمه «موشح» یکی از آن کلمات بود. آن روزها وقتی می‌خواستند از کسی امضاء بگیرند، می‌گفتند موشح بفرمایید! من از احترامی که در این کلمه بود و از موسیقی درونی آن لذت می‌بردم. شعر «مادر» که اولین شعر چاپ شده من است، با کلمات انتخاب شده نوشته شد



اما آقای مشیری وقتی این شعر را خواند، گفت این کلمه‌ها چیه که ردیف کردی؟ گفتم که می‌خواستم شعرم در شان مادرم باشد؛ گشتم و انتخاب‌شان کردم. دستی به سرم کشید و با خنده گفت: این کلمه‌ها رو باید تو خاطرت ثبت کنی تا خودشون تو شعرت نوشته بشن. نه اینکه تو اونارو انتخاب کنی! زیاد متوجه مفهوم حرف استاد نمی‌شدم اما هنوز به درستی یادم مانده است که از آن به بعد یاد گرفتم نباید تصمیم بگیرم و شعر را بنویسم که باید منتظر شعر بمانم تا من را بنویسد...

دلم برای خودم تنگ می‌شود

دلم برای خودم تنگ می‌شود آری! من فکر می‌کنم در تمام عمرم اگر یک حرف راست گفته باشم همین است. انسان همیشه باید از خودش باخبر باشد. انسان باید بپذیرد که تحت هر شرایطی از خودش خبر بگیرد و خبر داشته باشد؛ آن هم انسان امروزی که هم احتیاج همیشگی به جنون دارد و هم احتیاج جنون‌وار به خبری!

من «محمدعلی» گاهی دلم برای «محمدعلی» تنگ می‌شود. اینکه بگویم کدام یک از این دو آن واقعی من است غیرممکن به نظر می‌آید. یک نفر از من کسی ست که هستم و دیگری کسی که باید باشم. فاصله میان این دو نفر را شعر به گونه‌ای پر کرده است که هیچ ردی از مرز این دو، مشخص نیست. این فاصله‌ای نیست که بگویم شعر من پر کرده است چرا که شعر از آن من نیست؛ من متعلق به شعر هستم.

وقتی می‌گویم «دلم برای خودم تنگ می‌شود» شعر را می‌گویم. گاهی شده است ماهی می‌گذرد که شعری ننوشته‌ام. البته شعری که باور داشته باشم آن است که مرا می‌نویسد نه از آن دست شعرهایی که غم نان گاهی به ضرب و زور مجبورمان می‌کند برای این و آن بنویسیم. شعر است که می‌گوید من شاعرم نه اینکه من بگویم شاعرم و زمانی که شعر، فاصله‌ای از من می‌گیرد کدام شاعر و کدام شعر؟ یک جسم معمولی هستم در میان جهانی که پر است از اتفاقات معمولی روز و شب‌های معمولی، گریه‌ها و خنده‌های معمولی ولی شعر همه این معمول‌ها و معمولی‌ها را تبدیل می‌کند به شگفتی‌ها و دلخوشی‌ها. از زاویه شعر که به جهان می‌نگرم و جهان را توصیف می‌کنم، دلم جور دیگری باز می‌شود.

بعدها البته نوشتم: «گاهی دلم برای خودم تنگ می‌شود، دائم برای او...». بعدتر دیدم این طور هم نیست من دائم

ای واژه بکر جاودانه
ای شعر موشخ زمانه
ای چشمه سینه جوش الهام
ای حس لطیف شاعرانه
ای مطلع و مقطع غزل‌ها
ای لطف و ترنم ترانه
شب‌ها که ز دیده خواب گیرد
شعرم به سروده شبانه
بینم که نشسته‌ای تو بیدار
بر بستر طفل پربهانه
آوازه گرم لای لایت
افکنده طنین عارفانه
شاعر نه منم، تویی که باشد
شعرت همه شور مادرانه
احساس تو را کسی ندارد
از توست مرا هم این نشانه

و برگردم. هر چیزی را می‌توانیم رها کنیم الا آنچه ذاتی و در درون ما باشد. شعر، بهترین دوست من بوده است. آنجا که از جسم خود عاصی بودم، می‌آمد تا کنارش کمی روحم را استراحت بدهم.

اگرچه نزد شما تشنه سخن بودم
کسی که حرف دلش را نگفت من بودم
دل‌م برای خودم تنگ می‌شود آری
همیشه بی‌خبر از حال خویشتم بودم
نشد جواب بگیرم سلام‌هایم را
هر آنچه شیفته‌تر از پی شدن بودم
چگونه شرح دهم عمق خستگی‌ها را
اشاره‌ای کنم: انگار کوه کن بودم

من آن زلال پرستم در آب گند زمان
که فکر صافی آبی چنین لجن بودم
غریب بودم و گشتم غریب‌تر اما
دل‌م خوش است که در غربت وطن بودم

خواهر سلام

بگذارید این خاطره را از قبل‌تر تعریف کنم. سال سی و نه یا چهل، یکی از برادرهای من که یوسف نام داشت به بندرعباس منتقل شد. آن زمان هم بندرعباس تبعیدگاه کارمندان بود. آن روزها که می‌رفتیم دیدنش انگار یک روستای بزرگی بود که دریایی هم دارد. هیچ امکاناتی در بندر نبود. شما برای یک خرید ساده باید مسیری طولانی را طی می‌کردید تا به یک بقالی کوچک برسید؛ تازه اگر شانس با شما بود و بسته نبود. این برای آن سالهای دهه سی و چهل است. اما بندرعباس به خاطر تجارت؛ به سرعت پیشرفت کرد. این شهرهای ساحلی انگار

دل‌م برای «تو» تنگ شود هم، آن «تو» شعر است نه کسی دیگر که جسم باشد. همین که باور کنیم هر انسانی دو نفر است، هنر اتفاق می‌افتد. شک نکنید هر انسانی دو نفر است و هنرمند کسی است که فهمیده است آن دو نفر در وجود او چه کسانی هستند. این فهم غم انگیز و این درد دشوار، آبستن و بستر خلق هنر است.

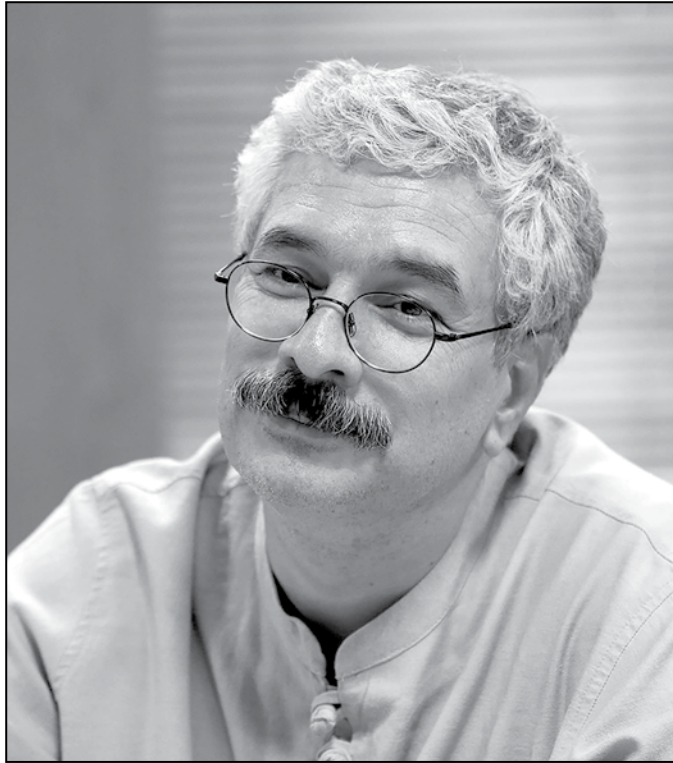
شما می‌پرسید شعر به من چه داده است و چه چیزهایی را گرفته است! می‌گویم شعر به من «بودن» داده است. چرا؟ چون شعر من نه اما شعرهایی هست که انسان دلتنگش می‌شود و می‌خواهد حتی اگر هزار بار خوانده است ده‌ها بار دیگر هم بخواند. چرا این وسوسه در انسان پیش می‌آید؟ البته وسوسه‌ای در کار نیست واقعیت این است که یکی از دو نفر درون شما دلش برای دیگری تنگ شده است. برای این حالت هیچ تعریفی وجود ندارد. من جوان‌تر که بودم هر جا و هر لحظه برای خودم شعر می‌خواندم خودم شنونده خودم بودم. شعر، خودم را با خودم آشنا کرد و خودم را دلتنگ خودم، به من زندگی داد. اما آن بخش دیگر سوال که شعر از من چه گرفته است؟ می‌توانم بگویم هیچ چیزی! یک دلیلش اینکه شعر یا ذات شعر وقتی ما را به طرف خود می‌کشاند ما را از خودمان نمی‌گیرد بلکه ما را به علاوه خودمان می‌کند منهایی در کار نیست. شعر یک موقعی در یک جایی که اصلاً فکر نمی‌کنید جای شعر گفتن باشد، سراغ شما می‌آید. این شعر است که شما را از خودتان می‌گیرد و می‌سپارد به آن دیگری خودتان؛ خودتان را کنار خودتان می‌نشانند و خودتان با خودتان را دور هم جمع می‌کند.

من ده سالی شعر را کنار گذاشتم. هیچ نگفتم؛ انگار به خودم ده سال مرخصی داده باشم؛ اما موقعی که به شعر گفتن برگشتم (دلیلش هم بماند برای... برای خودم؛ دلیلی که قانع نمی‌کند و من عزیزترین چیزی را که می‌شد با من باشد، خواستم از من فاصله بگیرد!) شعر هم مردانگی کرد و دم نزد تا پشیمان شوم



شماره ۳۶ مجله ادبی چامه (پاییز ۱۴۰۳) ویژه‌نامه‌ای
برای **فرزاد ادیبی** گرافیست و شاعر گرامی خواهد بود.
این ویژه‌نامه با همکاری استادان و نویسندگان
همروزگار ما در اختیار علاقه‌مندان قرار خواهد گرفت.

chamehmag@gmail.com



Interview ▶ Story ▶ Poem

▶ www.chamehmag.ir ◀